



باز کاوی علوم انسانی ایران با رویکردی تاریخی

گفت و گویی که پیش رو دارید دیدگاههای دکتر موسی حقانی - پژوهشگر تاریخ معاصر ایران - را پیرامون اسلامی کردن علوم انسانی به تصویر می کشد. خلأ نقد علوم انسانی غربی و نیز عدم تربیت نیروهای نظریه پرداز در دانشگاهها از جمله مباحثی است که در این پرسش و پاسخ بدان پرداخته شده است.

ما می بینیم براساس مبانی دینی و هستی شناختی دین در کشور انقلاب اسلامی صورت گرفته است، اما سیستم آموزشی به سمت و سویی دیگر حرکت می کند و تفکر سکولاریستی را در جامعه و محیطهای دانشگاهی ترویج می کند؛ تفکری که با باورهای دینی کاملاً در تضاد قرار دارد.

نبوده است؛ از همان ابتدا طوری نگاه به علوم انسانی اسلامی و بومی به چشم می خورد و از همان دوران مرحوم آخوند خراسانی و قبل از ایشان میرزای شیرازی و مرحوم شیخ فضل الله نوری یک نوع تأکید بر علوم انسانی اسلامی را البته بدون این که بخواهند این واژه را به کار برند، در آرای اینان و افکارشان و مواضعی که اتخاذ می کنند، می بینیم. مثلاً ایستادگی مرحوم شیخ فضل الله نوری در برابر مشروطه خواهان غربگرا، بخشی به خاطر مواضع سیاسی شان ولی عمدتاً به سبب مبانی نظری و مواضع فکری مبتنی بر علوم انسانی غیراسلامی و غربی آنها بود. مرحوم شیخ

کیهان فرهنگی: با تشکر از این که وقتتان را در اختیار ما قرار دادید بفرمایید مبدأ تاریخی تفکر «اسلامی سازی علوم انسانی» کجاست؟
دکتر حقانی: بسم الله الرحمن الرحیم. اسلامی کردن علوم انسانی تقریباً از همان دوره ای که ما با تهاجم فرهنگی غرب مواجه شدیم نزد برخی از بزرگان مطرح بود، منتها بعد از گذشت سه دهه از پیروزی انقلاب اسلامی به شکل جدی تر و از موضع قوی تر در حال طرح است؛ به عبارتی، مقاومت کشورمان در مقابل تهاجم بیگانگان که صرفاً سیاسی و اقتصادی و نظامی



سیستم آموزشی کشور را براساس همان علوم غربی برخاسته از تفکر هستی‌شناختی غربی تعریف کردیم و چون زمینه‌ها و بسترها وجود ندارد می‌بینیم که تقریباً با آن مدل حرفی برای گفتن نداریم. برای مثال در همین حوزه علوم انسانی دانشگاه‌های ما چند نظریه پرداز ساخته است که ادعا کنیم ما حتی براساس همان مدل غربی صاحب نظریه‌ایم ما متأسفانه در همان وادی ترجمه باقی مانده‌ایم.

فضل‌الله نوری معتقد بود وقتی از منظر غربی‌ها به جامعه نگاه کنیم، عملاً جایی برای دین نمی‌ماند و نظام سیاسی کشور خود به خود بر حسب مبانی نظری غربی تعریف می‌شود. ولی اینها همه در مرحله مقاومت و ایستادگی برای جلوگیری از رسوخ این نگرش در کشور است، اما از مشروطه به بعد رسوخ علوم انسانی غربی را در کشور با توجه‌هایی از این قبیل شاهدیم؛ که ملت ایران از کاروان ترقی و پیشرفت بشری عقب افتاده‌اند و بایستی خود را به این کاروان برسانند؛ لذا می‌بینیم که با تأسیس مدارس جدید بدون این که تحولی در این امر صورت گیرد روند ترویج علوم انسانی غربی در کشور ما آغاز می‌شود، اما با وقوع انقلاب اسلامی که داعیه‌دار راه جدید و نظم جدیدی برای بشریت است از همان ابتدا بحث تحول علوم انسانی مد نظر قرار می‌گیرد، شاید انقلاب فرهنگی دانشگاه‌ها هم با این انگیزه‌ها آغاز شد، ولی با توجه به مسایلی که گروهک‌ها در دانشگاه‌ها به وجود آورده بودند به تغییراتی روبنایی بسنده شد. پیروزی انقلاب اسلامی و تأسیس نظام اسلامی جزء دستاوردهای بزرگ مقاومت در مقابل غربی‌ها در دوره قاجار است. خوب، این هم نوعی تحول است؛ ما در مشروطه و هم، در نهضت نفت به پیروزی رسیدیم اما این که به سمت تأسیس نظام اسلامی برویم، عملی نشد مگر پس از پیروزی انقلاب در سال ۵۷ که رسیدن به این ضرورت به نظر من حاصل مجاهدت چندین دهه بود و درک این موضوع که بن‌بست‌های پیش رویمان را اساساً سیستم سیاسی برخاسته از علوم انسانی غربی برای کشور ما به وجود آورده است. بن‌بست‌هایی که فراماسونری غربی برای ما به وجود آورد بعد از ورود به مرحله دولت‌سازی و جامعه‌سازی برای ما ملموس‌تر شد. ما می‌بینیم براساس مبانی دینی و هستی‌شناختی دین در کشور انقلاب اسلامی صورت گرفته است، اما سیستم آموزشی به سمت و سویی دیگر می‌رود و تفکر سکولاریستی را در جامعه و محیط‌های دانشگاهی ترویج می‌کند؛ تفکری که با باورهای دینی کاملاً در تضاد قرار دارد و در مقاطعی اصل تأسیس نظام اسلامی را زیر سؤال می‌برد و پشت این ماجرا، اصل امکان بومی شدن علوم انسانی و همین‌طور عدم امکان تحقق علوم انسانی اسلامی هم مطرح می‌شود؛ به این معنا که علم همانی است که بشر به آن رسیده است و راه دیگری هم غیر از آن نداریم! و در عرصه‌های مختلف به پایانی اشاره می‌کند که در قالب تمدن غربی خود را نشان می‌دهد. حالا یا پایان تاریخ فوکویاما یا پایان تکاپوی بشر با این استدلال که بشر با توجه به هستی‌شناسی مادی‌اش دارد به اوج ترقی و تکامل خود نزدیک می‌شود یا به آن رسیده است، یعنی تمدن آمریکایی و تمدن غربی را اوج تمدنی که باید به آن رسید تلقی می‌کند. اما ما وقتی از منظر دینی و یک ایرانی مسلمان شیعی به علوم انسانی می‌نگریم، می‌بینیم که این علوم پاسخگوی بسیاری از نیازهای بشر نیست، ضمن این که با شرایط کشور ما نیز به عنوان یک کشور مسلمان شیعی همخوانی ندارد. ما در مرحله دولت‌سازی و جامعه‌سازی براساس موازین اسلامی به ضرورت تحول در علوم

انسانی پی برده‌ایم؛ لذا لازم است از همان منظری که به هستی و انسان نگاه می‌کنیم برای آن برنامه و مدل طراحی کنیم. حال آن که مثلاً در عرصه علوم تربیتی متأسفانه از کنار ذخایر اسلامی خود بی‌توجه گذشتیم و به تدوین محدود نفراتی در این زمینه اکتفا شد، اما هیچ وقت بدین سمت نرفتیم که علوم تربیتی را در کشور خودمان براساس موازین و مبانی اسلامی طراحی و تنظیم کنیم. سیستم آموزشی کشور را براساس همان علوم غربی برخاسته از تفکر هستی‌شناختی غربی، تعریف کردیم و چون زمینه‌ها و بسترها وجود ندارد می‌بینیم که تقریباً با آن مدل حرفی برای گفتن نداریم. برای مثال در همین حوزه علوم انسانی، دانشگاه‌های ما چند نظریه‌پرداز ساخته‌اند که ادعا کنیم حتی براساس همان مدل غربی صاحب نظریه‌ایم. ما متأسفانه در همان وادی ترجمه باقی مانده‌ایم. البته خوشبختانه یک موج انتقادی در دانشگاه‌هایمان در حوزه علوم انسانی وجود دارد که موج خوبی است، زیرا مینا همان نقد علوم انسانی غربی است. در این عرصه ما افراد شاخصی داریم، ولی نمی‌توانیم ادعا کنیم که در این زمینه نظریه‌پرداز شده‌ایم و فقط در حد تکرار و فهم و شرح، اتفاقاتی در کشور ما رخ داده است؛ البته این فهم و شرح هم می‌تواند برای اسلامی کردن علوم انسانی مفید باشد.

ما سیستم آموزشی خودمان را براساس علوم انسانی غربی تبیین کردیم که در آن انسان محوری، سکولاریسم و پلورالیسم و سرانجام رسیدن به رفاه مادی و توسعه غربی حرف اول و آخر را می‌زند. طبیعی است که این فرض نتواند با نظام دینی و نظام ولایی کنار بیاید. حالا اگر هم کسی در آن حوزه تخصصی داشته و در عین حال متدین هم باشد، رفته رفته به سمت تعریفی بی‌اثر و خنثی از نظام اسلامی و ولایی می‌رود که فقط نظارت می‌کند، اما سیستم، سکولار است. طی سی سال اخیر می‌بینیم که عده‌ای داشتند نظام را به این سمت می‌بردند که عنوان نظام ولایی در کشور وجود داشته باشد، اما دست ولی فقیه به قدری بسته باشد که نتواند اعمال ولایت کند و از آن طرف هم سیستم سکولار باقی بماند. این مسأله پروژه‌ای برای استحاله انقلاب اسلامی و نظام اسلامی بود که خوشبختانه با تحولات چندساله اخیر در کشور ما تا حدودی جلوی این جریان سد و گرفته شد.

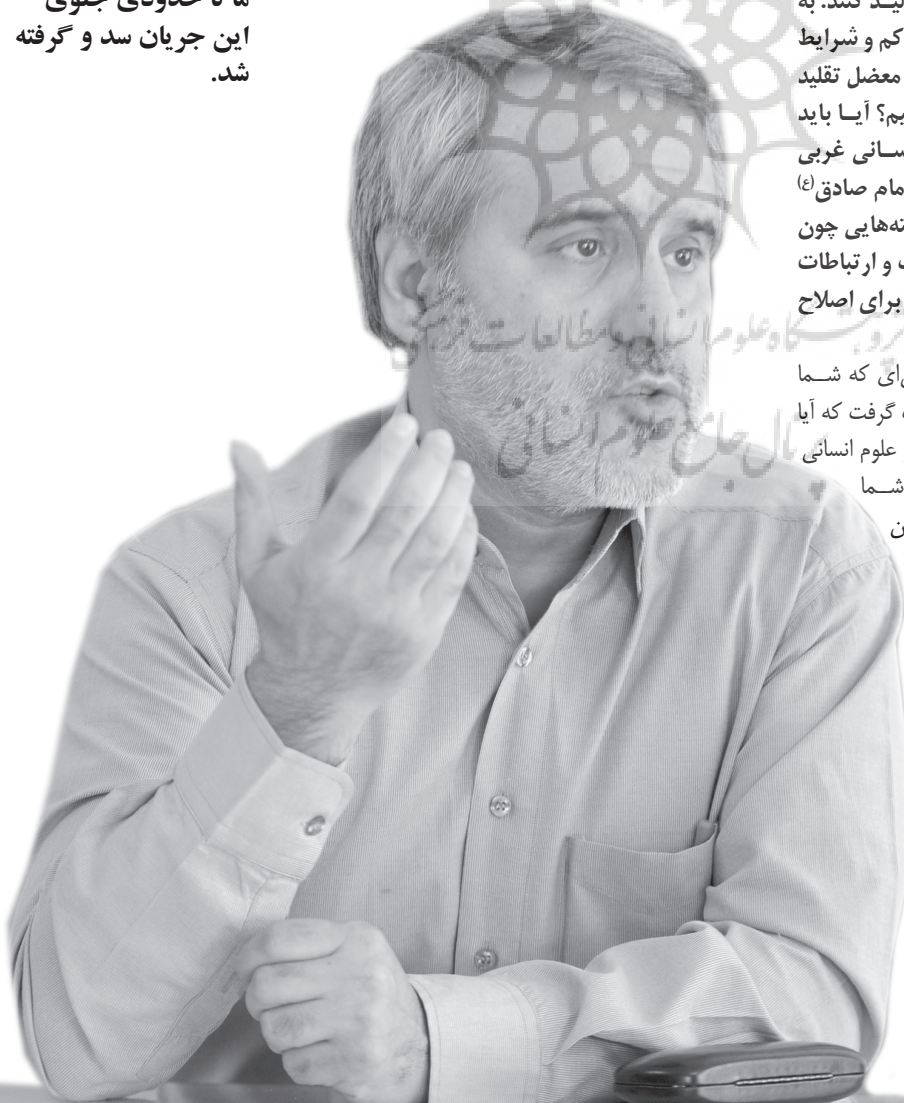
اکنون ما در دهه چهارم انقلاب اسلامی، بعد از سی سال مقاومت و ایستادگی برای تثبیت نظام اسلامی و ولایی و برخورد با چالش‌ها اگر بتوانیم تمام وقت خود را صرف اسلامی کردن علوم انسانی کنیم، لازم و ضروری است. بسیاری از چالش‌های سی ساله اخیر در کشور ما به خاطر نپرداختن به نقد علوم انسانی غربی بوده است که اساساً در مواردی اجازه نقد هم داده نمی‌شد و اگر هم نقدی بر موضوع شکل می‌گرفت عمدتاً بی‌مهری و حتی طرد و انزوای ناقدان را به دنبال داشت. این مسأله ظاهراً خصلت علوم انسانی غربی است که در ذات خودش از یک نوع استبداد و دیکتاتوری بهره می‌گیرد، بدین معنا که خود را پایان تفکر و اندیشه بشری می‌داند و هرگونه نقدی را سرکوب می‌کند. در

می‌شدند نتیجه‌ای بهتر نمی‌گرفتند. دانشگاه امام صادق (ع) با پیوست معارف اسلامی تلفیقی را با این علوم ایجاد کرد که این استراتژی به درد چنین مرحله‌ای نمی‌خورد (نوع رویکرد را عرض می‌کنم) یک وقت شهید مطهری می‌گوید که باید یک استاد مارکسیست بیاید و این مکتب را آنچنان که یک مارکسیست می‌فهمد درس بدهد و در کنار وی همزمان، ما جهان‌بینی اسلامی را مطرح کنیم. این طوری می‌توانیم ضمن تسلط بر علوم جدید، هم از منظر خودمان به نقد آن پردازیم و هم به ارائه یک علم و الگوی جدید مبادرت ورزیم. اینجا عملاً این اتفاق نیفتاد. ضمن این که این کار برای این مرحله نیست، بلکه برای دوره‌ای است که ما ابتدا علوم انسانی اسلامی و براساس آن سیستم آموزشی مطلوب را تعریف کرده باشیم، بعد برای آشنایی با تفکرات جدید هر کسی را به کار گیرید. همان زمان که بعضی از موسسات راه افتاد به کارگیری بعضی از اساتید سکولار و مسأله‌دار که موضع‌گیری خیلی تندی در مقابل نظام اسلامی و نظام ولایی کردند اعتراض‌هایی را به دنبال داشت، اما به آنها اینطور پاسخ داده می‌شد که دانشجویان بایستی تفکرات مختلف را بشنوند و خودشان انتخاب کنند، طرف هم سیستم سکولار باقی بماند. این مسأله پروژه‌ای برای استحاله انقلاب اسلامی و نظام اسلامی بود که خوشبختانه با تحولات چندساله اخیر در کشور ما تا حدودی جلوی این جریان سد و گرفته شد.

هر صورت، برای جمع‌بندی پاسخ سؤال شما باید گفت که برای ساختن کشورمان و احیای تمدن اسلامی و داشتن حرف برای ارائه در جهان - که زمینه‌های آن را به شکل عمیق داریم و در فرهنگ دینی خود مشاهده می‌کنیم - می‌بایستی به سمت اسلامی کردن علوم انسانی (نظری و عملی) یا تعریف علوم انسانی براساس مبانی دینی خودمان حرکت جدی کنیم تا به سمت کاربردی شدن و ارائه الگو برویم. طی سی سال اخیر این فرصت ایجاد نشد، اما خوشبختانه در آغاز دهه چهارم می‌بینیم تمام رهنمودهای مقام معظم رهبری و حضرت امام (ع) با جدیت بیشتری پیگیری می‌شود.

کیهان فرهنگی: اگر شروع بحث اسلامی سازی علوم انسانی را همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی فرض کنیم نهادهایی چون دانشگاه امام صادق (ع)، مدرسه عالی شهید مطهری و موسساتی نظیر مؤسسه امام خمینی، پژوهشکده امام خمینی (ع) با هدف تولید علوم انسانی اسلامی تاسیس شدند. این نهادها در آن مقطع گویا می‌خواستند علوم انسانی غربی را اسلامی کنند. نه آنکه از اساس علم اسلامی تولید کنند. به نظر شما آیا آن رویکرد با فضای حاکم و شرایط کنونی سازگاری دارد؟ ما برای رفع معضل تقلید در علوم انسانی بایستی چه کنیم؟ آیا باید همچنان به اسلامی سازی علوم انسانی غربی نظیر همان کاری که در دانشگاه امام صادق (ع) صورت می‌گیرد، پردازیم و رشته‌هایی چون مدیریت و معارف اسلامی، فرهنگ و ارتباطات و معارف اسلامی و ... ایجاد کنیم؟ برای اصلاح این رویکرد چه باید کرد؟

دکتر حقانی: تأسیس نهادهای آموزشی‌ای که شما اشاره کردید واقعاً با طرح این موضوع صورت گرفت که آیا علوم انسانی غربی را اسلامی کنیم یا تعریفی از علوم انسانی اسلامی ارائه دهیم، اما در عمل همانی شد که شما اشاره کردید؛ یعنی تلاش برای اسلامی کردن علوم انسانی غربی. حالا شاید براساس ضرورت یا شعاری که در ابتدا مطرح شد با عجله این تصمیم گرفته و عملیاتی هم شد. حال آن که به نظر من قبل از این بایستی در همان ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی فضای نقد علوم انسانی غربی را در کشور خودمان فراهم می‌کردیم، نه آن که در کنار فقه، مدیریت را براساس همان علوم انسانی غربی آموزش دهیم. شما می‌بینید که در علوم سیاسی هم چنین اتفاقی می‌افتد، در علوم تربیتی نیز و نتیجه آن که ما بین افراد متدین خود هم این معضل را می‌بینیم، هرچند اگر در دانشگاه‌های معمولی نیز مشغول تحصیل



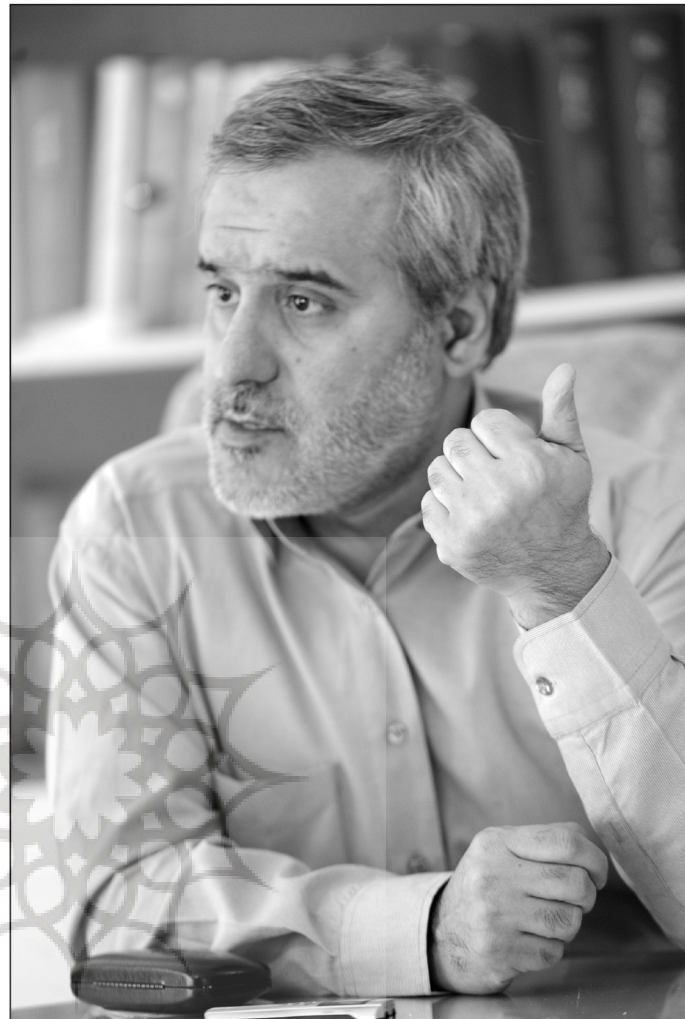
در حوزه‌های مختلف با اتکا به هستی‌شناسی اسلامی و دینی فعال کنیم. این راه است. عرض کردم می‌توان از راه قبلی در مراحل استفاده کرد. چطور؟ باید ببینیم در جهان هم اینطور بحث و صحبت می‌کنند که نظرات اندیشمندان غربی این است و و جایگاه خودمان را با توجه به موضع آنان تعریف کنیم.

کیهان فرهنگی: یعنی شما پیشنهاد می‌کنید در اسلامی سازی علوم انسانی، نوعی ایدئولوژی دینی حاکم شود؟

دکتر حقانی: خیر. منظوم هستی‌شناسی دینی است. نوعی جهان‌بینی دینی بایستی حاکم شود. غربیان هم با نوعی جهان‌بینی مادی علوم خود را پایه‌ریزی کردند. ما که نوعی جهان‌بینی دینی داریم، بایستی در حوزه‌های علوم اجتماعی، سیاسی و علوم انسانی خودمان را با همان دیدگاه خودمان تعریف کنیم. در علوم انسانی غربی انسان آزاد تعریف می‌شود؛ آزاد از قید ادیان و تکلیف، خود بنیاد در مقابل نظام هستی، اما جهان‌بینی اسلامی انسان را بنده می‌بیند؛ منتها بنده‌ای که در سایه عبودیت مدارج عالی انسانیت را طی می‌کند، به گونه‌ای که در هیچ یک از تمدن‌های غربی نشانی از آن نمی‌توان دید. علوم تربیتی این دو تفکر، کاملاً تفاوت می‌کند. ما نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم که با تلفیق این دو به یک ترکیب برسیم؛ راه جداست.

کیهان فرهنگی: به شکل دقیق‌تر یعنی آن که تمام محصولات آن که در صدد ارائه آنیم صرفاً واکنشی به تولید محصولات علوم انسانی غربی نباشد و به یک کنش برسیم. در واقع تولیدی ارائه کنیم که مصداقی مشابه در علوم انسانی غربی نداشته باشد. یعنی فعالیت‌های ما حالت تدافعی نداشته باشد که با انعکاس آرای آنان در تولیدات خویش به بن‌بست‌های تئوریک بخوریم.

دکتر حقانی: در حال حاضر با توجه به این که احتیاج به یک فضا سازی برای عبور از علوم انسانی غربی و تولید علوم انسانی اسلامی داریم به نظر می‌رسد ابتدا بایستی به نقد علوم انسانی غربی در همه حوزه‌های آن بپردازیم. اکنون متأسفانه تفکر غربی نزد برخی افراد به عنوان تفکری حاکم که بشر ناگزیر باید آن را بپذیرد مطرح است؛ این تصور باید شکسته شود. این اسطوره را که برخی ساخته‌اند بایستی از بین برد و این کار با نقدی منطقی و نمایاندن نقاط ضعف آن صورت گیرد. به نظر من این مسأله بایستی نقطه آغازین باشد، چون الان در شرایطی قرار داریم که انگار با یک بیمار مسموم مواجهیم. بالاخره ما می‌خواهیم اولاً از ظرفیت دانشگاه‌هایمان و اساتیدمان استفاده کنیم. ثانیاً می‌خواهیم جلوی پیشرفت بیماری را بگیریم. باید توجه کنیم که در حال حاضر در حوزه علوم انسانی بیش از ۲ میلیون دانشجو داریم. اگر نتوانیم با واکنشی منطقی مانع پیشروی بیشتر این تفکر شویم معضل پشت معضل ایجاد خواهد شد و همچنین یارگیری و لشکرکشی برای آن



یا این که می‌شنویم و نقد می‌کنیم؛ لذا چون ما مسیر تولید علم دینی و به تبع آن علوم انسانی اسلامی را در کشور خود طی نکردیم، عرصه به سکولارها واگذار شد و حتی در محیط‌های اسلامی نیز شخصیت‌های سکولار و طرفدار مدرنیته رشد و بروز کردند. این مسأله زنگ خطری برای این مؤسسات بود. برخی از این مؤسسات توانستند خیلی سریع خود را بازسازی و بازیابی کنند، بعضی‌ها هم نتوانستند. اما در هر صورت چه آنها که حداقل در گزینش اساتیدشان دقت بیشتری اعمال کردند و چه آنهایی که به این کار مبادرت نورزیدند در جهت تولید علوم انسانی دینی حرکتی نداشتند؛ لذا نظام ترجمه‌ای را می‌بینیم که به طلاب هم همان القا می‌شود و عملاً ذهن طلبه و دانشجوی ما و هر کس دیگری که بخواهد با این روش آموزش ببیند، درگیر علوم انسانی غربی می‌شود، نتیجه آن که خروجی، بهتر و بیشتر از آن چه در جامعه خودمان می‌بینیم نمی‌شود. من راه اسلامی کردن علوم انسانی را این نمی‌دانم که بیایم مثلاً در کنار فقه، علوم انسانی غربی را هم درس بدهیم و در حوزه علوم سیاسی، اقتصاد، روانشناسی و همه اینها حرف آن است که ما بیایم ظرفیت‌های ذخایر دینی خود را برای تعریف علوم انسانی



بسیاری از چالش‌های سی ساله اخیر در کشور ما به خاطر نپرداختن به نقد علوم انسانی غربی بوده است که اساساً در مواردی اجازه نقد هم داده نمی‌شد و اگر هم نقدی بر موضوع شکل می‌گرفت عمدتاً بی‌مهری و حتی طرد و انزوای ناقدان را به دنبال داشت.

گروه های تحقیقاتی در این راستا ایجاد و از آنها حمایت نکنیم. اما ما باید اصل حرکت و رویکرد را که براساس هستی‌شناختی و جهان‌بینی دینی علوم انسانی تعریف می‌شود در تیم‌های تحقیقاتی دنبال کنیم. این تیم‌ها باید با یکدیگر تعامل جدی داشته باشند و به آنها فرصت داده شود که طرح‌های خود را به شکل منطقه‌ای و بخشی و در جاهایی اجرایی کنند و از لحاظ کارآیی و کارآمدی محک بخورند. بخشی از کار در نظریه پردازی است، اما بخش دیگر در عالم واقع تحول پیدا می‌کند. خود غربی‌ها هم از اول الگوشان با همان جهان‌بینی مادی، الگوی کاملی نبوده است. در دوره‌ای آمدند پوزیتیویستی و حس‌گرایانه نگاه کردند. دیدند در عمل جواب نمی‌دهد، بنابراین تبصره‌هایی زدند و آن را اصلاح کردند. در هر صورت، این فرصت برای متفکران غربی ایجاد شد و با حمایت‌های کشورشان توانستند در راستای کامل کردن نظریاتشان حرکت کنند. یک فرصتی را باید فراهم کنیم و معتقدم که این استعداد و ظرفیت وجود دارد. خوشبختانه بعد از سی سال ما توانسته‌ایم بحث‌های خوبی را در این زمینه مطرح کنیم و با موانع آشنا شده‌ایم؛ لذا می‌توان به طور جدی کارهای فکری - نظری را انجام داد تا اگر خواستیم حرکتی نکنیم شتابزده نباشد.

کیهان فرهنگی: سپاسگزاریم.

صورت می‌گیرد، که متاسفانه در حوزه‌های فکری شاهدیم. با این تفکر یک فرد می‌آید در حوزه‌های مدیریتی و سیاسی فعال می‌شود و چاره‌ای هم نداریم، چون این سم از اوایل دوره قاجار در بدنه جامعه ایرانی وارد شده است و می‌بایستی ابتدا یک سم‌زدایی صورت بگیرد. فراتر از آن آگاه‌سازی بیمار از بیماری اوست، چون بعضی اصلا این حالت را بیماری تلقی نمی‌کنند و هم‌جهت با متفکران غربی، این تفکر را همصدا با علوم انسانی غربی یک مدل کامل و جامع می‌دانند. از طرف دیگر اینکه به قول شما مدلی طراحی کنیم که به معضلات بشر و مشکلات سیاسی و اجتماعی او پاسخ دهد. اگر موفق نشدیم چنین کاری کنیم چاره‌ای نداریم جز این که واکنشی در برابر این جریان نشان دهیم. اما این واکنش نبایستی ما را به سمتی ببرد که مؤسساتی نظیر آنچه شما اشاره کردید، ایجاد شود. البته مؤسسه آموزشی - پژوهشی امام خمینی (ع) نسبت به بقیه موارد مشابه بسیار فعال‌تر عمل کرد. منتها تا رسیدن به مدل مطلوب و ایجاد دانشگاه‌ها و مؤسساتی که بتوانند ما را در راستای مبانی هستی‌شناختی و جهان‌بینی اسلامی و همچنین تعریف و تبیین علوم انسانی اسلامی پیش برند، فاصله داریم؛ این مسأله را انکار نمی‌کنم اما حالا که بیماری را شناخته و ضرورت درمان آن را هم حس کرده‌ایم می‌بایستی کارگروه‌های فکری - علمی و

ما که نوعی جهان‌بینی دینی داریم، بایستی در حوزه‌های علوم اجتماعی، سیاسی و علوم انسانی خودمان را با همان دیدگاه خودمان تعریف کنیم.

